

فقیهان لځماني در بغداد



مؤلف: مرحوم استاد خلیل الله خلیلی



مترجم: امین الدین «سعیدی» سعید افغانی

مشخصات کتاب

نام کتاب : فقیهان لغمانی در بغداد

نام کتاب به زبان عربی : «الفقهاء اللمغانیون فی بغداد»

مؤلف : مرحوم استاد خلیل الله خلیلی

مترجم : امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

تایپ و صفحه آرایی : عزیز سعیدی

دیزاین روی جلد : محمد زمزم

مهتم چاپ: لایق جان خوستی

تاریخ چاپ : 28 اپریل 2018م (8 ثور 1397 هجری خورشیدی)

ناشر : بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان - قاهره

سلسله نشراتی : کتاب یک صد و چهل و پنجم

(145)

بسم الله الرحمن الرحيم
سر آغاز

استاد خلیل الله خلیلی به مثابه ادیب ، دانشمند و آگاه به مسائل تاریخی کشور، آن گاه که به حیث سفیر افغانستان در عراق ایفای وظیفه می کرد؛ به مسائل فکری ، فرهنگی و معرفی افغانستان به مخاطبان عرب و عراقی، گام های استواری برداشته است.

نشر کتابهای " هرات آثارها و رجالها " ، " ابن بطوطة فی افغانستان " و " الفقهاء اللمغانیون فی بغداد " به زبان عربی از جمله آثاری است که در زمان تصدی سفارت در عراق ، به نشر آن ها همت گماشته است و همچنان شماری از افغان های مقیم آن دیار را نیز به نبشتن ،تالیف و تحقیق تشویق کرده است که می توان به گونهء مثال از آقای غلام حسین موسوی نویسندهء کتاب های پر ارزش " الرد علی الدكتور الوردی " به زبان عربی و " سید جمال الدین افغانی پیشرو نهضت ها " به زبان فارسی و آقای محمد طاهر نسیم قندهاری نویسندهء رساله امام یحیی بن زید، و دیگران نام برد.

توجه به نشر کتاب، در پهلوی فرهنگی بودن استاد خلیلی ، به مهیا بودن زمینهء چاپ و نشر در عراق نیز بر می گردد که ده ها تن از طلبهء افغان که در نجف اشرف تحصیل می کردند، با بهره گیری از آزادی و سهولت چاپ و نشر ، آثار خویش را در عراق به چاپ رساندند که می توان به گونهء نمونه از نشر آثار آیت الله محمد اسحاق فیاض، آیت الله قربان علی محقق، آیت الله محمد آصف محسنی، آیت الله سید سرور واعظ نام برد که ایشان کتاب های علمی و ادبی و اجتماعی خویش را در آن دیار، سالها قبل به نشر رساندند که همچو زمینه ای در آن سالها، در افغانستان زیاد مساعد نبود.

استاد خلیل الله خلیلی به مسائلی که به مشترکات فرهنگی میان افغانستان و جهان عرب می پرداخت و در گسترش روابط میان افغانستان و جهان عرب ، نقش ایفا می کرد، کتاب هایی را در دور ان تصدی سفارت افغانستان در عراق نگاشته و به چاپ رسانده است.

از جمله آثار یادشده، رساله کوچکی بود به نام " الفقهاء اللمغانیون فی بغداد " که 48 سال قبل از امروز ، در بغداد به چاپ رسید و من با در نظر داشت اینکه بعد از گذشتن این همه سال های مدید ، نسخه های آن نایاب شده است ، آن را دوباره در سال 2015 م در قاهره تجدید چاپ کردم و به نشر رساندم و نسخه هایی از آن را به افغانستان نیز فرستادم.

نشر این کتاب مورد توجه دوستان قرار گرفت و بدون شک شماری برای نخستین بار از وجود فقیهان لغمانی هموطن خویش در بغداد اطلاع حاصل کردند. کتاب را آقای پوهنمل جنید الله ظهیر استاد پوهنتون کابل در سال 2017 م به زبان پشتو ترجمه کرد که از طرف بخش فرهنگی سفارت در قاهره به زیور چاپ آراسته شد.

با نشر آن ، آقای دکتر امین الدین سعیدی تقاضا کرد تا یک نسخه از کتاب یادشده را برایش بفرستم آقای سعیدی با دریافت کتاب ، آن را به زبان فارسی ترجمه کرد که اینک آن را به خوانندگان ارجمند تقدیم می دارم و آرزومندم مورد استفاده هموطنان عزیز قرار گیرد.

در پایان بر روان شادروان استاد خلیل الله خلیلی اتحاف دعا نموده و برای برادر ارجمند دکتر امین الدین سعید افغانی که با دقت کامل این رساله را به فارسی برگردان نموده است، موفقیت های بیشتر، از بارگاه خدای خیر الناصرین استدعا دارم. واللّٰه ولی التوفیق..

فضل الرحمن فاضل

سفیر افغانستان در قاهره

8 ثور سال 1397 هجری شمسی

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه اجمعين.
اما بعد!

رساله «الفقهاء اللمغانيون في بغداد» از جمله نوشته های نادری است که توسط استاد دانشمند مرحوم خلیل الله خلیلی در سال های 1970 زمانی که سفیر کبیر دولت شاهی افغانستان در بغداد بود، به خاطر یاد بود از بزرگان و گذشتگان نامدار، با علم و با فرهنگ افغان در جهان، به خاطر یادی از دوستی برادرانه، تاریخی و عقیدوی که میان دو ملت و مردم برادر افغانی و عراقی وجود دارد به رشته تحریر در آمده است. رساله هذا در حجم، رساله کوچک، ولی از لحاظ مفهوم و ارزش تاریخی بی نهایت ذی قیمت است، که نه تنها یادی گرامی از فقیهان لغمانی در بغداد و نقش آن ها در تربیت نسل جوان جهان اسلام است؛ بلکه یادی از گهر علم و دانش عصر حضرت امام اعظم ابو حنیفه (رح) نیز می باشد.

این رساله اصلاً به زبان عربی به رشته تحریر درآورده شده و استاد مرحوم خلیل الله خلیلی با مراجعه با اسناد تاریخی با تمام امانت داری، نقل قول هایی را در این بابت از مؤرخان معتبر کشور دوست عراق جمع بندی نموده است.

استاد دانشمند جناب فضل الرحمن فاضل سفیر دولت جمهوری اسلامی افغانستان در قاهره که از جمله شخصیت های دانشمند و علمی کشور ما است، در جنب سایر فعالیت های فرهنگی، ترجمه پشتوی رساله هذا را طبع و نشر نموده، و نسخه ترجمه پشتوی آن را برایم هدیه نموده که اینک این رساله به زبان دری/ فارسی نیز ترجمه و خدمت شما تقدیم است.

من ابتکارات فرهنگی استاد بزرگوار جناب فاضل را مورد تقدیر قرار داده از بارگاه ایزد متعال برای شان اجر عظیم استدعا دارم و از خوانندگان محترم دعوت به مطالعه این رساله می نمایم.

این رساله برای خوانندگان محترم پیامی واضحی را می رساند که ملت قهرمان و قهرمانان افغانستان نه تنها در جبهات علمی در سطح جهانی شهرت دارند، بلکه در مبارزات آزادی خواهانه در سطح جهان دارای افتخارات و تاریخ درخشانی در جهان اسلام اند. زمانی که در 1991 میلادی در کشور لیبیا به حیث مستشار وزیرمختار سفارت افغانستان اجرای وظیفه می نمودم، وزارت اطلاعات و ثقافت کشور دوست لیبیا برایم طی ملاقاتی گفت: افغانها تاریخ نامداری از قهرمانی در کشور ما دارند، در تاریخ جهاد کشورما مبارزان افغانی که با شیخ عمر مختار برضد استعمار ایتالیایی در اوایل سالهای قرن بیست با قهرمانی و دلیری رزمیده اند و رشادت های فراموش ناشدنی از خود به جا گذاشتند، و تعداد شان در این جهاد ملی به شهادت رسیده و کارنامه های شان قابل قدر و تقدیر است.

واقعاً مردم با فرهنگ، مبارز و شجاع افغانستان در تاریخ جهان اسلام هم در میدان علم و فرهنگ و هم در میدان مبارزه آزادی خواهی، از خود کارنامه های قابل قدری

دارند که ذکر هریکی از این کارنامه ها برای نسل های بعدی کشور ما قابل قدر و تقدیر است.

بدین وسیله برای استاد مرحوم خلیل الله خلیلی جنت فردوس تمنا دارم و از پروردگار متعال برای شان اجر عظیم می طلبم.

برای دوست و برادر دانشمند خویش فضل الرحمن فاضل ، عمر طویل وصحتمندی خواسته و از پروردگار متعال برای شان کامیابی و پیروزی های مزید تمنا دارم.

با احترام

امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
شهر برول - کولن جرمنی ماه اپریل 2018

به نام خداوند بزرگ و توانا
مقدمه
(از متن پشتوی کتاب)

دراواخر سالهای 90 قرن پار میلادی ، زمانی که من در دهلی جدید کشور هندوستان در سفارت افغانستان به حیث مستشار، نائب سفیر و مسئول بخش فرهنگی آن سفارت مصروف کار بودم؛ خطاط مشهور افغانستان مرحوم استاد عزیز الدین وکیلی پوپلزایی برایم قصه می‌کرد که در سالهای 70 قرن بیستم جهت اشتراک در نمایشگاه بین المللی خط عربی که در شهر بغداد انعقاد یافته بود، به آن شهر سفر داشتم.

{ استاد پوپلزایی ضمن شرح آن سفر} در جریان صحبت برایم گفت: در مدت اقامت خویش در بغداد تصمیم گرفتم که در مورد روابط دوستانه میان افغانستان و عراق ، چیزی بنویسم که برای گسترش و توسعه روابط هردو ملت (افغانها و عراقی ها) مفید و مؤثر باشد، به خاطر این هم بود که مرحوم استاد خلیل الله خلیلی که در آنجا به حیث سفیر و نماینده افغانستان نیز اجرای وظیفه می‌نمود. اما زمانی که می‌خواستم موضوعی را انتخاب و نوشته خویش را آغاز کنم، در می‌یافتم که مرحوم استاد خلیلی در این بابت، از من پیشی جسته است و درین مورد کتاب یا رساله ای نوشته و یا هم اشعاری سروده است.

این رساله «الفهاء اللمغانیون فی بغداد» که امروز خدمت مطالعه خوانندگان قرار داده می‌شود، نمونه بارز تأکید این ادعا است. با این کار و نوشته در واقعیت امر، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی توانسته است پرده غبار الود که زمان طولانی بر سر این فقیهان لغمانی در بغداد فرو افتاده بود، بردارد؛ فقیهانی که قرن‌ها از وفات ایشان سپری می‌گردد و اینک توسط شادروان استاد خلیل الله خلیلی طلایه دار ادبیات فارسی معاصر ، مؤرخ نامدار و سیاستمدار برجسته و آگاه کشور، دوباره زنده می‌شوند. رحمت الهی شامل حال استاد خلیلی باد!

همچنان بدین وسیله ازبرادر گرامی، پژوهشگر جوان آقای پوهنمل جنیدالله ظهیر سپاسگزار هستم که این رساله را با زبان شیرینی و روانی پشتو ترجمه کرده است و ما آن را برای مطالعه شما خوانندگان معزز و محترم تقدیم می‌داریم .

فضل الرحمن فاضل
سفیر جمهوری اسلامی افغانستان در قاهره
اول جدی سال ۱۳۹۶ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحيم

خانواده علماء و فقیهان لغمانی، از جمله خانواده هایی است که در قرن ششم هجری از افغانستان به بغداد آمده و در این کشور در حدود تقریباً یک قرن امور قضاء و تدریس را پیش برده اند و در همانجا (بغداد) در بخش های علم و فضیلت، مصروف کار بودند تا اینکه ارواح خویش را به پروردگار تسلیم نمودند، و در قبرستان (الخیزرانیة) در جوار مقبره امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله مدفون می باشند.

زمانی که خواستم که در مورد دوستی علمی، ادبی، فرهنگی، و سیاسی کشور برادر عراق با افغانستان در ادوار اسلامی، رساله ای را تحریر بدارم، این را بهتر دانستم که در باره این خانواده بزرگوار و محل بود و باش آنان، بنا بر دلایل ذیل، برای خواننده گان شرح بدارم:

اول: لمغان مانند سایر مناطق تاریخی افغانستان در کشور های عربی مشهور و معروف نیست.

دوم: معرفی و یاد این خاندان بزرگ تا حد زیادی از نوشته های مؤرخان و محققان ما به باد فراموشی گرفته شده است.

سوم: آن عده از معلوماتی که که مؤرخان و محققان در کشور دوست عراق در باره لمغان تحریر داشته اند، نهایت اندک بوده و تنها بر معلوماتی بسنده شده که آن را «یاقوت الحموی» تحریر داشته است.^۱

چهارم: جای بی نهایت افتخار خواهد بود که مردم لمغان در باره این خانواده بزرگ معلومات حاصل نمایند، و بدانند که برخی از وطنداران شان، در خارج از کشور، به مناصب بزرگ قضایی دست یافته اند و در مدرسه «المستنصریه» در مناصب و منبر های بلندی، امور تدریس را در بغداد که مرکز بزرگ علوم و فرهنگ اسلامی است، بر عهده داشته اند، و از طرف دیگر قابل تذکر است که مدرسه «المستنصریه» که در قلب دولت جهان اسلام موقعیت دارد، از جمله بزرگترین مرکز اکادمیک به شمار می رفت.

(^۱) محقق و دانشمند بزرگ مرحوم مصطفی جواد. صفحه ۱۱۶، جلد سوم، سال هفتم، مجله المعلم الجديد. "مدارس بغداد فی العهد العباسی" مدارس ادوار عباسی ها در بغداد، تالیف: استاد عماد عبد الرؤوف، صفحه ۷۴.

لمغان

لمغان (لمغان) یکی از ولایات افغانستان به شمار می‌رود که در ۱۶۰ کیلومتری طرف شرق کابل موقعیت دارد، باشندگان این ولایت به زبان پشتو، بعضی شان به دری، و بعضی دیگر از ایشان به زبان پشه یی صحبت می‌کنند.

درجه حرارت و گرمی این منطقه به گرمی هوای شهر بغداد نزدیک است، مگر چهار طرف این ولایت به جنگلات و کوه‌های پُربرفی محاط می‌باشد. محصولات زراعتی و کشاورزی آن برنج، پنبه، نیشکر، گندم، جو، جواری، نارنج، لیمو، انگور و انار می‌باشد. تأریخ نویسان، محققان و محمد عبد الجبارنویسنده کتاب « العتبی »^(۲) و مورخ نامدار دربار غزنوی، به ویژه در مورد تاریخ سبکتگین و سلطان محمود غزنوی، در کتاب خود که به «تاریخ الیمینی» هم شهرت دارد، نام این ولایت را به زبان عربی، نوشته است. او در کتاب خود به این هم اشاره کرده است که مردم لمغان در اواخر قرن چهارم هجری یعنی در وقت الناصر لدین الله سبکتگین و در عصر پسر وی یمین الدوله محمود به دین مقدس اسلام مشرف شدند.^(۳)

منینی که بر کتاب مذکور را شرح نوشته، در آن درباره کلمه «لمغان» و در مورد ترکیب لفظی این کلمه بحث کرده می‌گوید: این کلمه از حرف لام، میم و غین که به تعقیب آن الف و نون است، تشکیل شده و بر وزن "مرجان" می‌باشد و به مناطق نزدیک هند در غزنی موقعیت دارد.^(۴)

(۲) العتبی، ابو الفضل محمد بن عبد الجبار، از جمله درباریان سلطان محمود بود، وی در این عصر کتاب تاریخی خویش را نوشته و حوادث قرن گذشته را نیز در کتاب خویش بیان نموده است، و در آن اوضاع، آن دوران را که عصر الناصر لدین الله سبکتگین، و سلطان محمود بود تحریر داشته است. این کتاب از جمله مستند ترین کتب که آن عصر را به تصویر کشیده است، به حساب می‌رود، کتاب یادشده، من حیث یک سند مستند ثبت شده و مؤلف چشم دید خود را به زبان زیبا، بدیع و جالب و جذاب عربی که در آن عصر معروف و مشهور بود، تحریر کرده است. زیبا یی و طروحات این کتاب از مقامات بدیع الزمان الهمدانی، و نثر الثعالبی کم نمی باشد. العتبی در کتاب خویش حوادث و واقعات سالهای ۴۰۹ هجری را به رشته تحریر در آورده است، موصوف تا سال ۴۲۷ حیات به سر برد.

(۳) یمین الدوله و امین الملة دو لقب افتخاری ایست که خلافت عباسی در بغداد به سلطان محمود غزنوی عطا فرموده بود، و لقب الناصر لدین الله را به پدر سبکتگین بخشیده بودند، سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۱ هجری وفات یافت، و مزار پدر و پسر تا هنوز در شهر غزنی، موجود بوده، از جمله زیارتگاه های مسلمانان به شمار می‌رود.

همچنان ابوریحان البیرونی در کتاب ارزشمند خود «تحقیق ما للهند» از لغمان در دو جای یاد آور شده و طول و عرض آن را ذکر و به نام «لمج» یاد کرده است. (5) همچنان عروضی سمرقندی در کتاب ارزشمند خود "چهار مقاله" که در عهد پادشاهان غوری افغانستان که مطابق به سال های ۵۵۵ - ۵۵۴ هجری نگاشته شده، درباره لغمان و لمغانیان قصه های جالب نقل کرده است، که یادآوری شان خالی از فایده نیست. "...لغمان در زمان امپراتوری غزنوی یک منطقه ای است که به ولایت سند بسته شده و در بین مردم آنجا و کفار یک کوه بلند موقعیت دارد، که مردم آنجا از چور و چپاول کفار به طور همیشه در ترس هستند، اما لمغانیان مردمان قوی، با جرئت و صاحب کسب و کار هستند که در اینها محکم بودن، کوشش و استعداد دیده می شود، هیچ وقت هم ابا نداشتند تا به خاطر تخم، کاه و یا بخاطر یک موضوع کوچک برای والی و حاکم خویش شکایت نکنند. وقتی که به پایتخت حکومت «غزنی» برای کدام کار می آیند، یکی دو ماه را در آنجا سپری میکنند تا وقتی پس نمی روند که کار مطلوب شان حاصل شود، مختصر اینکه مردم صابر و برده بار «حوصله مند» هستند.

یک شب کافران به سرزمین اینها حمله کردند، خانه های شان را ویران و سامان های ایشان را چور کردند؛ وقتی که این عمل صورت گرفت، مردم اینجا باهم جمع شدند و کلان خود را به غزنی فرستادند؛ به مجرد رسیدن به آن جاء یخن های خویش را پاره کردند، به سر های خویش خاک پاشیدند، وبا چیغ و فریاد به شهر غزنی داخل شدند؛ باز به قصر پادشاه رفتند و به صدا بلند گریه کردند، قضیه را به سلطان چنان توصیف کردند که سنگ های قصر هم گریه کرد، تا این زمان چنین سختی ها و عذاب را کسی نه شنیده بود؛ که در نتیجه کلان دربار احمد بن حسن (6) المیمندی (7) در غم ایشان مرثیه خویش را نوشت؛ و دربار برای شان مالیه سال جاری را معاف کرد و از ترس و خوف، ایشان را اطمینان کامل دادند. دربار برای شان گفت: بروید؛ در بین خویش تلاش وحدت کنید؛ و در سال آینده به نحوی نیایید مانندای که امسال آمدید.

(5) تحقیق ما للهند، صفحه ۳۰۶.

(6) احمد بن حسن المیمندی که به خواجه بزرگ شهرت داشت و به تخلص شمس الکفاة مسمی بود. او اصلاً مسکونه منطقه میموند می باشد. نامبرده در نزد یمین الدولة و امین الملة سلطان محمود غزنوی دارای منصب بزرگی بود، و مطابق روایت دیگر برادر رضاعی او به شما رمی رفت. یک بار در زمان سلطان محمود و بار دیگر در زمان سلطان مسعود به حیث صدراعظم وی ۱ هم به حیث وزیر اول اجرای وظیفه نموده است. و باز در سال ۴۲۴ در شهر هرات وفات یافت. نامبرده عالم شهیر و دارای نبوغ فرهنگی بوده، و به حیث نویسنده بزرگ زبان فارسی و عربی شناخته می شود. برخی از مؤرخان فارس، او را مورد نکوهش قرار می دهد، زیرا وی دیوان محمودی را از زبان فارسی، دوباره به زبان عربی برگرداند. در سالهای ۴۱۶ هجری در زمان زمامداری سلطان محمود در یک قلعه مستحکم زندانی شد؛ ولی زمانی که مسعود بعد از مرگ پدر خویش قدرت را به دست گرفت، دوباره به حیث صدراعظم تعیین گردید. الکامل فی التاریخ، صفحه ۲۹۴ جلد ۹ همچنان تاریخ البیهقی صفحه ۳۶۵ ..

(7) میمند یا میوند: نام منطقه ایست که در بین قندهار و بست موقعیت دارد (تقریباً ۳۵ کیلو متر از شهر قندهار فاصله دارد) دانشمند و جغرافیه دان شهیر الیاقوت در کتاب مشهور خویش به نام "معجم البلدان" حرف سوم این کلمه را میم دانسته و آن را از نواحی غزنی می شمارد. وی می نویسد: میمند منطقه ای از مربوطات غزنی بوده، و ابو الحسن علی بن احمد المیمندی از وزرای مشهور سلطان محمود بن سبکتگین از ساکنان همین منطقه است. معجم البلدان.

ولی از نام وکنیه وی طوری معلوم می گردد، که شاید الیاقوت در باره وی به اشتباه افتاده باشد. ولی درباره نام، کنیه و تخلص وی، بهترین نظریه را نویسنده آن زمان البیهقی تحریر داشته است. و یاهم نظریه آن عده از شاعران و نویسندگان معروف از جمله "فرخی" و یا "عنصری" که کارنامه وی را ستوده اند.

ما هم به نوبه خویش اهمیت منطقه "میمند" را به طور اخص یاد آور شدیم، زیرا مسکن احمد بن الحسن و پسر آن عبد الرزاق می باشد، و از جانب دیگر این منطقه یک اهمیت تاریخی دیگری را هم به خود اختصاص داده، و آن این که در ۱۷ ماه جولای سال ۱۸۸۰ میلادی زمانی که استعمار انگلیسی افغانستان را از چهار طرف مورد تجاوز قرار داد. سربازان انگلیسی و قوماندان پولندی آن که از جبهه میوند حملات خویش را به راه انداخت، به نام تورن جنرال بروس (G.R.S.Bross) یاد می شود، و مجاهدین افغانی تحت قوماندۀ سردار محمد ایوب خان مانند سپر در مقابل آنان ایستادند، و ضرباتی سختی را به آنان وارد ساختند و فرقه ۶۶ انگلیسی را به شکست سخت مواجه ساختند و قوماندان پولندی، سردار ایوب خان را به نام "فاتح میوند" شناخت.

لغماني ها با سرور وخوشحالي زايد الوصف و خبر خوش به خانه هاي خويش بر گشتند واين سال را به آرامش خاطر وعافيت سپري نمودند. زماني كه اين سال گذشت باز يك گروپ ايشان به غزني بر گشتند، داستان و سرگذشت خويش را به رئيس بيان داشتند كه مختصر آن به شرح زير است:

عاليجناب رئيس محترم!

اين سال اول ما است كه با لطف،مرحمت، مهرباني عفو، توجه ونگهباني همه جانبه سپري گرديد؛ براي باشندگان لمغان عزت ومهرباني شان دوباره حاصل گرديد وتوانستند كه درخانه ها وسنگر هاي خويش زندگي به سر برند، ولي قابل ياد آوري است كه حالت ايشان تا هنوز هم بر هم ودرهم است وتا هنوز هم استقرار نيافته است. اينها هراس دارند كه ماليه امسال، آنان را دوباره فقير ونادار نسازد، بناء اگر ماليه امسال هم به خزانه دولت اخذ نگردد، وضع شان چيزي بهتر خواهد شد.

رئيس احمد بن الحسن باز هم براي ها دلسوزي نموده ، واز پرداخت ماليه سال دوم نيز معاف شدند، بدين ترتيب باشندگان لمغان براي مدت دوسال از پرداخت ماليه معاف شدند، ولي درسال سوم مالي باز هم منتظر بودند كه از پرداخت ماليه معاف گردند، بناء تعدادي از ايشان را با داستان قبلي به دربار ديوان اعزام داشتند، به مجرد وصول اين گروپ، تمام افراد به هدف شان پي برده ، ولي رئيس عمومي با عدم توجه به داستان شان درورقهء در خواستي شان چنين حكم فرمود : « الخراج خراج اداؤه دواؤه » (ماليه ماليه است پرداخت آن دارو است)

اين كلام همان رئيس است ، پروردگار قبر اورا هميشه روشن داشته باشد. اين كلامش از همان تاريخ، به حيث يك مثل تبديل شده و در محلات زياد مورد استفاده قرار مي گيرد (8).

همچنان عالم شهير عبد الكريم السمعاني در كتاب خويش "الأنساب" در بارهء تلفظ ومعني كلمه "لمغان" به شرح ذيل مي نويسد:

«لمغان به فتح لام ، وسكون ميم وفتح حرف غين نقطه دار كه در آخر آن نون است، منسوب به منطقه لمغان بوده ، كه در مربوطات غزني يك منطقه كوهي است.(9).

همچنان ابن الأثير الجزري در كتاب خويش "الكامل" مي نويسد: كه "سبكتگين" در سال ۳۶۶ هجري غرض دعوت مردم هند به دين مقدس اسلام كمر سفر بست، و در اين سفر به منطقه لغمان كه از جملهء مركز محكم بت پرستان به شمار مي رفت هم سر زد ، او مراكز وعبادتگاه بت پرستان را در آن جا با قوت خاصي تخریب، وبه جاي آن شعائر اسلامي را پخش نموده و بعد از آن جا به نيت فتح ساير مناطق عزم سفر كرد. الياقوت در كتاب خويش به نام «معجم البلدان» در بارهء اين منطقه مي نويسد: «لمغان» به فتح ميم، وفتح غين، كلمه كه در اخير آن نون است، عبارت از منطقه ايست در غزني كه مشهور ترين ونخبه ترين فقها وقضات از اي نسرزمين برآمده اند، و افرادي از اين

(8) چهار مقاله - المقالات الأربعة - عروضي سمرقندي، صفحه ۲۸ چاپ مصر ترجمة: داکتر يحيى خشاب، و عبد الوهاب عزام.

(9) كتاب الأنساب، عبد الكريم السمعاني، چاپ كتابخانه المثنى - بغداد.

خانواده در بغداد مسکن گزین شده اند. همچنان گفته می‌شود که لمغان به شهرکی اطلاق می‌گردد، که متشکل از تعداد زیادی از قریه ها و خانه ها می‌باشد. و این منطقه در امپراتوری غزنی در یک منطقه کوهی موقعیت دارد، و شاید لمغان به همین منطقه اطلاق می‌گردد.

در کتاب «تقویم البلدان و مراصد الاطلاع» در مورد این کلمه تقریباً همین معلومات فوق تذکر یافته است.⁽¹⁰⁾

باشندگان این منطقه، تلفظ این کلمه را به «لغمان» نموده، و حرف غین را قبل از حرف میم ادا می‌دارند، و یا هم آن را به «لمقان» به حرف قاف می‌نویسند.

برای باشندگان این منطقه مرکز و محلی وجود دارد که به نام «مهترلام» شهرت دارد، و «بزرگ لام یا رئیس لام» را پسر نوح علیه السلام می‌دانند.⁽¹¹⁾

و برخی دیگر بدین باور اند که این کلمه مرکب از دو واژه بوده که: عبارت از لمک و مهتر می‌باشد.

(10) مراصد الاطلاع، جلد سوم - در تقویم البلدان حرف لام .
(11) این داستان در کتاب (تنزیل المحکم فی شرح نصوص الحکم) در چاپ هندی ذکر شده، و در همین فصل آورده شده است .

لمغانی ها در بغداد

در حقیقت تاریخ و سال دقیق این گروه از لمغانیان که چه وقت از لمغان به دار السلام (بغداد) آمده اند، معلوم نیست. همچنان معلوم نیست که اینها در بغداد چگونه در بین قرون ششم و هفتم هجری، به حیث فقیهان، وقاضیان و استادان برجسته مبدل شدند که از قرن ششم تا اوایل قرن هفتم دوام پیدا کرد.

مؤرخان اسلامی در مباحث و پژوهش‌های خویش به کدام نتیجه گیری معلوم و آشکار دست نیافته اند که این مسأله را واضح نمایند.

ولی بنابر بر معلومات دست داشته چنین معلوم می‌گردد، که اولین شخصی که از افراد این خانواده در این خاک وفات یافته است، ابو یعقوب إسماعیل بن عبد السلام بن حسن بن عبد الرحمن بن ابراهیم بن بشیر بن منکو است که به حواله مؤلف کتاب (جواهر المزیئة) در سال ۵۳۶ هجری در بغداد وفات یافته است. آخرین فرد این خانواده به استناد کتاب مذکور به سال ۶۴۹ هجری، وفات یافته است. ولی ابن الفوطی در کتاب خویش "الحوادث الجامعة" وفات آخرین شخص این سلسله را سال ۶۴۳ هجری معرفی داشته؛ ولی نظریه نخستین، معتبرتر است.

اما این موضوع حقیقت دارد که اعضای باقی مانده این خانواده فقهی، در جمله صد ها تن فقیه، عالم دانشمند و فاضل می‌باشند که در زمان اشغال و حملات خونین و تخریبکارانه هلاکو بالای شهر علم، انسانیت و شهر تمدن اسلامی (بغداد) صورت گرفت و خون مردم ریخته شد، به قتل رسیدند.

ما در اینجا به طور مختصر به شرح حال کوتاه زندگی نامه و نام های آن عده از شخصیت های لمغانی می‌پردازیم که اسمای آنها در کتب تاریخی که همین حالا در نزد من در بغداد موجود است و در این کتب ذکری از آنها به عمل آمده است. در اینجا با دریغ باید بگویم که کتب و آثار زیاد من در کابل باقی مانده است {تا از آنها در این باره، بهره می‌بردم}.

۱- إسماعیل أبو یعقوب بن عبد الرحمن بن عبد السلام بن الحسن بن عبد الرحمن بن ابراهیم بن بشیر بن منکو: أبو یوسف اللمغانی، نامبرده را از جمله آموزگاران و مدرسان مدرسه امام ابوحنیفه رحمه الله معرفی می‌دارد. نامبرده به روز شنبه، هفتم ماه شعبان سال ۶۵۳ هجری وفات یافته است.

۲- أبو تمام محمد بن عبد الملك بن عبد السلام بن الحسين اللمغانی. ابن النجار می‌فرماید: نامبرده از جمله شاهدان عادل بود و (قضات و محاکم شهادت او را قبول داشتند).

نامبرده در ماه رمضان سال ۵۵۲ هجری وفات یافته و در منطقه ای به نام باب الطاق به خاک سپرده شده است^(۱۲).

(۱۲) الجواهر المزیئة، شماره ۲۳۱، جلد ۲، صفحه ۷۷.

ذهبی در تاریخ خویش «المختصر المحتاج إليه من تاریخ أبي عبد الله الديبشي» در باره وی می‌نویسد:

محمد بن عبد الملك بن عبد السلام بن اللمغاني أبو تمام بن أبي محمد از باشندگان منطقه امام ابو حنیفه رحمه الله بوده ، واز جمله شاهدان عادل بوده، خودش و پدرش از جمله خانواده فقها و معرفت به شمار می‌رفتند. این سخن او را ابوتمام در محضر قاضی قضاة أبو قاسم علي بن الحسين الزيني تصدیق فرموده است . و ذکر علمیت وفهم او را أبو عبد الله محمد بن أحمد بن هبة الله النحوي چنین بیان نموده است ، طوری که می‌فرماید :

این داستان و حکایت را برای ما قاضی أبو العباس أحمد بختیار بن علي الواسطي به حواله کتاب تاریخ «الحكام وولادة الأحكام بمدينة السلام» چنین بیان فرموده است :
شاهدتش در محضر قاضی القضاة أبو القاسم الزيني مورد قبول بود . أبو تمام محمد بن عبد الملك بن اللمغاني در روز یکشنبه ۱۵ ماه شوال سال ۵۲۴ هجری وفات یافت . و این سند تاریخ وفات را أبو المعالي صالح بن شافع و أبو بكر الدينوري هم تصدیق نموده اند.

أبو الفضل حمد بن صالح بن شافع در تاریخ خویش در این باره می‌نویسد:
ابو تمام بن اللمغاني در شب دوشنبه ۱۱ ماه رمضان سال ۵۵۲ هجری وفات نموده و در روز دوشنبه جنازه اش، خوانده شد و در قبرستان "باب الطاق" به خاک سپرده شده است^(۱۳).

۳- محمد بن عبد الرحمن بن الحسن اللمغاني:
نامبرده به أبو عبد الله الضرير "نابینا" شهرت داشت .
حافظ أبو عبد الله الديبشي در مورد وی می‌نویسد: وی از ساکنان قریه امام أبو حنیفه رحمه الله بوده و در مذهب او شخص رسیده و از فهم عالی بر خوردار بود، و تعلیمات خویش را از پدر و کاکای خویش عبد السلام فرا گرفته بود، وی مدتی در کوفه زندگی نموده و تعداد کثیری از شاگردان را در حلقه درسی خویش مورد تربیت قرار داده است، بعدها دوباره به شهر بغداد برگشته و در منطقه (درب دینار) در مدرسه "التتشیه" به حیث مدرس انتخاب گردید که تعداد زیاد شاگردان را، این مدرسه فارغ کرده است .

صدقة بن الحسين الحداد می‌فرماید: نامبرده در ۱۹ ماه شعبان سال ۵۵۲ هجری وفات یافت و در محله امام أبو حنیفه (رح) به خاک سپرده شد. (۱۴)
قرشي در "الجواهر المضيئة" در مورد وی می‌نویسد : وی به همت پدر و کاکای خویش عبد الملك بن عبد السلام این مقدار علمیت و فقاہت را حاصل نموده بود ، و در مقبره أبو حنیفه رحمه الله به خاک سپرده شد ، او شخصیت عالم و فقیهی جید بود و در اخیر می‌نویسد او « به چشم نابینا » بود. (۱۵)

(۱۳) المختصر المحتاج إليه ، جلد ۲ صفحه ۳۲۰.

(۱۴) المختصر المحتاج إليه ، جلد ۲ ، صفحه ۳۱۴ ، همچنان در صفحه ۷۱ جلد سوم همین کتاب .

(۱۵) "تاریخ مدارس بغداد" مؤلف استاد عماد عبد السلام رؤوف جلد، ۲ صفحه ۵۱ .

۴- أبو محمد عبد السلام بن إسماعيل بن عبد السلام بن الحسن اللمغاني: سلسلهء نسب اين قاضی در "الجواهر المضية" به شرح زیر آمده است: عبد السلام بن إسماعيل بن عبد الرحيم بن الحسين اللمغاني. ودر کتاب "الجامع المختصر في عنوان التواريخ وعيون السير" نسب ذکر شده اش با نسب فوقانی تطابق دارد.

نامبرده در بغداد منصب قضایی را پیش برده است، وعلوم فقهی را از نزد پدر خویش که از جمله یکی از دانشمندان شهیر ودر ضمن یکی از مشتاقان مذهب امام أبو حنیفة (رح) بود، فرا گرفته است.

وی در دار الخلافة (بغداد) زندگی به سر می برد، وچند بار به حیث سرپرست امور قضایی به جای قاضی قضاة أبو طالب علی البخاری و قاضی القضاة أبو الحسن علي بن عبد الله بن سلمان، اجرای وظیفه نموده است.

وی درضمن آن امور تدریسی را نیز پیش می برد و در مدرسهء «سوق العمید» به حیث مُدّرس هم ایفای وظیفه نموده است.

موصوف یک شخص متواضع، و داری اخلاق حسنه بوده ، در سال ۵۲۰ هجری در محلهء امام ابو حنیفه (رح) متولد گردیده و در روزهای اول ماه رجب سال ۶۰۵ هجری وفات یافته است. بعد از اینکه نماز جنازه اش در صحن حویلی مدرسهء نظامیهء بغداد خوانده شد ، در قبرستان "الخيزرانية" در جوار مرقد امام اعظم أبو حنیفه رحمه الله به خاک سپرده شد.^(۱۶)

«ياقوت الحموي» در حاشیهء کتاب خویش به نام "معجم البلدان" از موصوف ذکرى به عمل آورده و سلسلهء نسب وی را به شرح زیر یادآوری نموده است .

عبد السلام بن إسماعيل بن عبد الرحمن بن عبد السلام بن حسن اللامغاني... وی فقه را از پدر و کاکای خویش فرا گرفته، واحادیث را از أبو عبد الله الحسين بن الحسين الويني و دیگران شنیده است.^(۱۷)

۵- أبو يعقوب يوسف بن إسماعيل:

سلسلهء نسب وی در کتاب "الجواهر المضية" چنین بیان گردیده است: يوسف بن إسماعيل بن عبد السلام بن اللمغاني. وی پیرو واز ساکنان منطقه مذهب حنفی بود. تعلیمات فقهی خویش را از نزد پدر خویش فرا گرفته، در مسجد السلطان امور تدریس را پیش می برد.

موصوف در سال ۵۱۸ هجری متولد و در ۱۹ ماه جمادي الاولى سال ۶۰۶ هجری وفات یافته ودر منطقهء "الخيزرانية" به خاک سپرده شده است.^(۱۸)

۶- عبد الرحمن بن عبد السلام بن اسماعيل اللمغاني:

ابن الفوطي نامبرده را در کتاب خویش "الحوادث الجامعة" در چند جای ذکر نموده ، و از حوادث و جریاناتی که در سال ۶۳۲ هجری به وقوع پیوسته، نگاشته و از موصوف

(۱۶) کتاب "الجواهر المضية" صفحه ۳۱۵، هکذا در کتاب "الجامع المختصر" صفحه ۲۷۶ - چاپ بغداد .

(۱۷) معجم البلدان - حرف لام ، و صفحه ۷۴ کتاب (تاریخ مدارس بغداد) .

(۱۸) کتاب (الجواهر المضية) و کتاب، (الجامع المختصر) صفحه ۲۹۵ .

چنین یادآوری به عمل آورده است:

در مراسم عروسی "الدویدار الصغیر" که در آن قاضی قضاة أبو المعالي عبد الرحمن بن مقبل، و معاون موصوف (أقضى القضاة) (قاضی القضاة) عبد الرحمن بن عبد السلام اللمغانی و سایرین اشتراک به هم رسانیده بودند، مراسم عقد نکاح او را قاضی اللمغانی به پیش برده بود.

همچنان در مورد جریانات سال ۶۳۳ هجری می‌فرماید: رئیس دیوان خلیفه به نزد قاضی القضاة عبد الرحمن بن مقبل الواسطی تشریف آورد، و به طور شفاهی شخصاً پیام سبکدوشی وی را از قضا و از مدرس بودن وی از مدرسه «المستنصریة» به عرض رسانید، و در مورد این که وی خانه مسکونی خویش را از محله بود و باش قضاة ترک نماید، هم به اطلاعش رسانید. به جای او تقرر أبو الفضل عبد الرحمن بن عبد السلام بن اللمغانی را که از جمله قضاة برجسته بود، اعلام کرد.

همچنان در سالهای ۶۳۴ هجری هم یادی از موصوف به عمل آمده است که موصوف یکی از قضاة برجسته (أقضى القضاة) (قاضی القضاة) عبد الرحمن بن اللمغانی قاضی علی بن البصری که قاضی منطقه «دجیل» بود، به حیث قاضی منطقه «الواسط» و محلات چهار طرف آن نیز توظیف یافت.

همچنان در سالهای ۶۳۵ هجری هم یادی از او به عمل می‌آید: که قاضی عبد الرحمن بن اللمغانی را در مشهورترین مدرسه احناف به نام «المستنصریة» به حیث مدرس به جای «ابن الأنصار الحلبي» انتخاب نمود. و این هم مصادف به سالی بود که مراسم عقد نکاح دختر سلیمان شاه با مظفر الدین انعقاد یافت. در ذکر این مراسم نکاح آمده است: در این مراسم مشهورترین قاضی عبد الرحمن بن اللمغانی و معاونان وی اشتراک ورزیده بودند. و بدین ترتیب کمال الدین أبی الفضل عبد الرحمن بن اسماعیل اللمغانی تا اخیر زندگی به حیث یک محقق عمیق و آگاه باقی ماند.

همچنان در زمان مراسم به قدرت رسیدن «المعتصم بالله» خلیفه عباسی ها، هم یادی از او به عمل آمده که: قاضی القضاة کمال الدین أبو الفضل عبد الرحمن بن اللمغانی در این مراسم اشتراک ورزیده بود.

در ذکر جریانات سال ۶۴۵ هجری آمده است: روزی مدرسان مدرسه المستنصریه به منزل وزیر دعوت شدند و برای آنان گفته شد که از این به بعد نباید کسی یادی از تصنیفات و نوشته های خویش به عمل آرد، و همچنان کسی حق ندارد که سایرین را به ذکر و حفظ آن مکلف سازد. بر ایشان است که صرف بیانیه مشایخ و فقهای گذشتگان را به حیث ادب و تبرک ایشان، برای مردم بیان فرمایند. این حکم بعد از ابلاغ از جانب عبد الرحمن بن الجوزی مورد قبول واقع شد، ولی شهاب الدین الزنجانی مشهورترین مدرس و پیرو مذهب شافعی و قاضی عبد الرحمن بن اللمغانی مشهورترین عالم مذهب حنفی از پذیرش این حکم، ابا ورزیدند. و شاید سخن مشابه زیر را فرموده باشند: «آن عده از مشایخ انسان بودند و ما هم انسان هستیم...».

همچنان در سلسله ذکر جریانات همین سال می‌آید: زمانی که دانیال بن شمویل بن أبي الربيع به حیث رهبر "سیناگوگ" گروه یهود انتخاب شد، وزیر مؤید الدین العلقمی

توافق وی را عملی کرد و وی را به پیش قاضی القضاة عبد الرحمن بن اللمغانی نشانده و معرفی کرد و برایش گفت:

من پیش شما از نزد پیروان آن دین و شریعت نسخ شده آمده ایم که توسط محمد صلی الله علیه وسلم از بین برداشته شده است، من از شما می‌خواهم تا حدود و رهنمودهای دینی ایشان را مورد بررسی قرار دهید، و به آنچه برای شان هدایت فرمایید به چیزی که شریعت شان برای آنها امر فرموده است و از اعمالی آنان را ممنوع دارید، که شریعت شان آنها را از آن منع فرموده است. بنا بر لطف و مهربانی خویش در حل منازعات و اختلافات شان بر اساس شریعت آنان فیصله به عمل آور. ثنا و صفت الله تعالی بر دین اسلام است.

در رابطه به جریانات سال ۶۴۳ هجری نیز یادی آن به عمل آمده است که: در یکی از روزها أفضی القضاة (قاضی القضاة) عبد الرحمن بن اللمغانی با وزیر اول و شماری از مدرسان در باغی نشسته بودند که تصادفاً کبوتری از هوا بر سر أفضی القضاة (قاضی القضاة) نشست ، در همین اثنا قاضی "عدل موفق الدین" این اشعار را به زمزمه گرفت:

قد قيل في وصف النبي وصحبه
في ما سمعناه من الأخبار
كانوا كأَنَّ الطير فوق رؤسهم
فالآن شوهذ ذلك بالأبصار
في مجلس المولى الوزير مؤيد
بن الحنيف وناصر الأنصار

ترجمه: به تحقیق در توصیف و صفت رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام او آنچه که گفته شده به روایت های صحیح به گوش های ما رسیده است، اینها بودند که پرنده ها به سرهای ایشان بودند، طوری که ما حالا اثبات این سخن را به چشم سر خود ما در میله و مجلس آقا و وزیر ما مؤید الدین الحنیف ناصر الأنصار «کمک کننده کمک کننده ها» دیدیم.

همچنان ابن الفوطی در باره ایشان در کتاب خویش «تلخیص مجمع الآداب» در سه جای، یادی از وی به عمل می آورده است:

اول: در بخش زندگی نامه «فخر الدین أبو منصور»

دوهم: در بخش زندگی نامه «فخر الدین أبو المظفر» همچنان باری اخیر ذکری از آن در داستان «فخر الدین أبوبکر» بیان گردیده است. (19)

در کتاب "الجواهر المضية" از نامبرده این طور یاد آوری به عمل آمده است: عبد الرحمن بن عبد السلام بن اسماعیل اللمغانی دروس خویش را در مدرسه المستنصرية، روز پنجشنبه ۲۳ ماه صفر سال ۶۳۵ هجری آغاز کرد. نامبرده بعد از "احمد بن يوسف الأنصاري" به حیث مدرس گماشته شد، و أحمد بن يوسف از "عمر بن محمد القرطاني" بعد ها در مدرسه المستنصرية به حیث مدرس گزیده شده بود.

(19) كتاب (الحوادث الجامعة والتجارب النافعة) مؤلف: ابن الفوطی چاپ بغداد.

ابن النجار می‌گوید: نامبرده فقه را با مسایل اختلافی فقهاء فراگرفته بود و در مناظره ها از مهارت خاصی برخوردار بود. وی بعد از وفات پدر خویش به حیث مسؤولیت امور درسی مدرسه العمید «الزکیه» را که در منطقه (سوق العمید) موقعیت دارد، به پیش می‌برد. وی در بخش قضا و حکم قضایی بعد از قاضی "محمود بن احمد الریحانی" و قاضی القضاة "أبو صالح الجیلی" و قاضی القضاة "عبدالرحمن بن نفیل" به حیث قاضی و قاضی القضاة ایفای وظیفه نموده است. که بعد ها مدرسه مشهور "المستنصریه" احناف در سال ۵۳۴ هجری به حیث مدرس تقرر حاصل نمود.

نامبرده از پدر خویش و سایرین به خامه "دمیاطی" روایت فرموده است ... موصوف در رزو جمعه ۱۳ ماه رجب سال ۶۴۰ هجری در قریه "حی النهار" وفات یافت. ولی از نوشته "الشریف عز الدین" طوری معلوم می‌گردد که نامبرده در سال ۶۴۹ هجری وفات یافت و در مقبره امام أبو حنیفه رحمه الله به خاک سپرده شد، همچنان یاد آوری به عمل آمده است که نامبرده متولد سال ۵۶۴ هجری می‌باشد.⁽²⁰⁾ و این مطلب را استاد شهیر ناجی معروف در کتاب خویش "تاریخ علماء المستنصریه" در چند جای ذکر فرموده است.⁽²¹⁾

۷- عبد الملك بن عبد السلام:

در "الجواهر المضية" از آن چنین ذکر به عمل آمده است: عبد الله بن عبد السلام بن الحسين اللمغانی برادر عبد الرحمن بود که قبلاً از وی یاد آوری شده است و کاکای وی محمد بن عبد الرحمن بن الحسين اللمغانی است که بعداً از آن یاد آوری خواهم داشت. دمیاطی از وی یاد آوری نموده و در باره آن می‌گوید:

وی استاد محضر مشهد و مدرسه امام أبو حنیفه رحمه الله بوده و من در مجلس و حلقه درسی از وی علم و دانش آموخته ام. او در سال ۶۴۸ هجری وفات یافته و در مقبره الخیزرانیه در جوار مرقد امام أبو حنیفه رحمه الله به خاک سپرده شده است.⁽²²⁾ در کتاب "الأنساب" السمعی آمده است: روایت معروف و مشهور درباره او این طور است که: أبو محمد عبد الملك بن الحسين اللمغانی، از طرف یک جد اللمغانی است، و أبو محمد از جمله خانواده متقی، اهل تزکیه و عدالت پسند است. او یکی از فقهای مشهور مذهب حنفی بوده، و سیمای زیبایی داشت. از أبو النصر محمد بن علی الزیتی این روایت، شنیده شنیده، و این سخن را رفیق من أبو القاسم علی بن الحسن أبو هبة الله الحافظ الدمشقی شنیده است.

نامبرده در ۵ رمضان سال ۶۲۷ هجری در بغداد وفات یافته است.⁽²³⁾

استاد دانشمند محترم عماد عبدالسلام رؤوف در کتاب معتبر خویش "تاریخ مدارس بغداد" دو بار از آن ذکری به عمل آورده است: بار اول: زمانی که ذکری از حلقه و مدرسه امام أبو حنیفه (رح) به عمل آمده و بار دوم:

(20) الجواهر المضية.

(21) تاریخ علماء المستنصریه، نوشته استاد ناجی معروف صفحه: ۱۲۳.

(22) الجواهر المضية.

(23) الأنساب، السمعی، چاپ جدید، کتابخانه المثنی - بغداد.

زمانی که ذکرى از استادان مدرسهء "المرفقية" شده است. به تاييد نوشتهء شان مجد الدين عبد الملك بن عبد السلام اللمغانى در مدت اقامت خویش در بغداد در سال ۶۱۶ هجرى مورد توجه شرف الدين عبد اللطيف البخارى بود، نامبرده در پيش اقصى القضاة (قاضى القضاة) عماد الدين أبى صالح نصر بن عبد الرزاق بن عبد القادر الجيلى حضور يافت و از جانب وی در بخش تنظيم امور دفتر و ديوان به کار گماشته شد، و بعداً در جنب اينکه به حيث استاد در مدرسهء متذکره ايفای وظيفه مى نمود، در ضمن امور حلقه و تدريس مرقد امام أبو حنيفة رحمه الله را نيز رهبرى مى کرد. موصوف در ماه ذى الحجة سال ۶۴۸ در سن ۶۷ سالگى وفات يافت و در مقبره الخيزرانية در جوار مزار قبر امام أبو حنيفة رحمه الله به خاک سپرده شد.⁽²⁴⁾ هکذا "بدر الدين محمود العينى" سوانح و زندگى نامه وی را در کتاب خویش به نام "عقد الجمان" ياد آورى نموده و نسب وی را به نام "الدامغانى" ياد آورى نموده، و نسب وی را به نام "الدمغانى" ياد کرده، که اين یک اشتباه است، به خاطرى که اللمغانى به لمغان منسوب است و اين از جملهء قريه هاى دور افتاده کوهى دوران امپراتورى غزنوى به شمار مى رفت.⁽²⁵⁾

۸- اسماعيل بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن الحسن اللمغانى: موصوف به ابو القاسم البغدادى شهرت دارد و در کتاب "الجواهر المضيئة" از آن ذکرى به عمل آمده است، و در آن از اسم پدر، پدر کلان و اعضاى خانواده اش هم ذکرى شده است. حافظ دمياطى موصوف را در جملهء استادان خویش ذکر و برايش اجازه روايت هم داده است.⁽²⁶⁾

مبحث تحقيقاتى درهمين جا خاتمه يافت.

(24) تاريخ مدارس بغداد، صفحه ۴۱.

(25) مجلة المعلم الجديد- مقاله مرحوم مصطفى جواد، شماره ۷۳.

(26) الجواهر المضيئة، صفحه ۱۵۲.

اقتباس از چهار مقالهء عروضی سمرقندی²⁷ حکایت (5)

لمغان شهری است از دیار سند از اعمال⁽²⁸⁾ غزنین و امروز میان ایشان و کفارکوهی است بلند و پیوسته خائف باشند از تاختن و شبیخون⁽²⁹⁾ کفار. اما لمغانیان مردمان بشکوه باشند و مردمان بشکوه⁽³⁰⁾ باشند و جلد⁽³¹⁾ و کسوب⁽³²⁾ و با جلدی زعی⁽³³⁾ عظیم تا به غایتی که باک ندارد که بر عامل به یک من کاه و یک بیضه رفع کنند و به کم از این نیز روا دارند که به تظلم به غزنین آیند و یک ماه و دوماه مقام کنند و بی حصول مقصود باز نگردند.

فی الجملة در لجاج⁽³⁴⁾ دستی دارند، و از ابرام پشتی، مگر⁽³⁵⁾ در عهد یمین الدّوله سلطان محمود اَنار الله بُرهانه⁽³⁶⁾ یکی شب کفار بر ایشان شبیخون کردند و به انواع خرابی حاصل آمد. ایشان بی خاک مراغه کردند⁽³⁷⁾ چون این واقعه بیفتاد تنی چند از

⁽²⁷⁾ صفحات 29-31 کتاب "چهار مقاله" اثر احمد بن عمر بن علی نظامی سمرقندی، تصحیح و اهتمام مرحوم محمد قزوینی، به کوشش دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران، چاپخانهء کورش. (ب- تا)

⁽²⁸⁾ - جمع عمل، اعمال البلد، آن چه که تحت حکم بلد باشد، مضافات آن (قطر المحيط).
⁽²⁹⁾ - شبیخون و شبخون، اضافهء مقلوب (خون شب)، به وقت شب پنهان بر دشمن تاختن و به وقت شب قتل کردن فوج دشمن را، و در اسکندر نامه (نظامی) همه جا به معنی مطلق جنگ و قتال آمده (غیاث) قس: روز خون.

⁽³⁰⁾ - یعنی با شکوه (سبک شناسی ج 2 ص 304).

⁽³¹⁾ - به فتح اول، چابک، (منتهی الارب).

⁽³²⁾ - به فتح اول، بسیار کسب، (قطر المحيط)، بسیار فرا گیرنده.

⁽³³⁾ - زعارت به اول و به تشدید و تخفیف راء به معنی سوء خلق و شر است، باشد و رجل زعرای سیئ الخلق ولا یصرف منه فعل (لسان العرب و تاج العروس). (چق). زعر به فتح اول و کسر ثانی صفت عربی را با یاء مصدری فارسی به معنی زعر و زعارت آورده است. (سبک شناسی ج 2 ص 304).

⁽³⁴⁾ - لجاج به فتح اول، (مص) عناد ورزیدن.

⁽³⁵⁾ - نظامی «مگر» را در آغاز جمله به معنی «شاید» و «ازقضا» و معانی غیر معنی استثنا آورده است. (سبک شناسی ج 2 ص 304)

⁽³⁶⁾ - خدای حجت وی را بر زبان او نهاد.

⁽³⁷⁾ - مراغه، به فتح میم هم به معنی عمل به خاک غلطیدن است و هم به معنی موضعی است که دواب در آن جا به خاک غلطند (لسان العرب)، (چق). مراغه در این جا به معنی تمرغ است یعنی در خاک غلتیدن و در عربی به این معنی فقط باب تفعیل و تفعّل استعمال می شود و مراغه فقط به معنی اسم مکان یعنی محل غلتیدن آمده است نه مصدر. رک: صحاح و قاموس (حاشیهء تاریخ بیهقی. دکتر فیاض ص 162).

درتاریخ بیهقی (چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی ص 162 آمده: «خواجه احمد بن حسن» این را سخت خواهان بود که بهانه می جست بر حصیری تا وی را بمالد، که دانست وقت نیک است و امیر به هیچ حال جانب وی را که دی خلعت وزارت داده امروز به حصیری بندهد، و چون خاک یافت مراغه دانست کرد. در مرزبان نامه باب هفتم حکایت (شیر و شاه پیلان) آمده (ص 182): «سره گفتست آن مراغی که گفتست:

ما هردو مراغی بچه ایم ای مهتر باشد زخری درمن وتو هردو اثر

لیکن چو تو جاهلی و من ز اهل هنر تو... خر آمدی و من مهرهء خر

مؤلف فرهنگ آنند راج ذیل «صاد» گوید: «این حرف در لغت به معنی مرغی است که بر خاک مراغه کند.» «بی خاک مراغه کردن» مثلی است ظاهراً به معنی منتهز فرصت بودن، پی بهانه گشتن.

معارف⁽³⁸⁾ و مشاهیر بر خاستند و به حضرت غزنین آمدند، و جامه ها بدریدند و سرها برهنه کردند و واویلا⁽³⁹⁾ کنان به بازار غزنین در آمدند، و به بارگاه سلطان شدند و بنالیدن و بزاریدن، و آن واقعه را بر صفتی شرح دادند که سنگ را بر ایشان گریستن آمد، هنوز این زعارت و جلادت و تزویر و تمویه⁽⁴⁰⁾ از ایشان ظاهر نگشته بود. خواجه بزرگ احمد حسن میمندی را برای شان رحمت آمد و خراج⁽⁴¹⁾ آن سال ایشان را ببخشید و از عوارض شان مصون داشت و گفت: «بازگردید و بیش کوشید و کم خرج کنید، تا سر سال به جای خویش باز آیید».

جماعت لمغانیان با فرحی قوی و بشاشتی تمام باز گشتند و آن سال مژفه بنشستند و آب به کس ندادند⁽⁴²⁾ و چون سال به سر شد همان جماعت باز آمدند و قصه خود به خواجه رفع کردند⁽⁴³⁾ نکت آن قصه مقصور بر آن که سال پار خداوند خواجه بزرگ ولایت ما را به رحمت و عاطفت خویش بیاراست و به حمایت و حیاطت⁽⁴⁴⁾ خود نگاه داشت و اهل لمغان بدان کرم و عاطفت به جای خویش رسیدند و چنان شدند که در آن ثغر مقام توانند کرد.

اما هنوز چون مزلزلی⁽⁴⁵⁾ اند و می ترسیم که اگر مال مواضعت را امسال طلب کنند، بعضی مستأصل⁽⁴⁶⁾ شوند و اثر آن خلل⁽⁴⁷⁾ هم به خزانه معموره باز گردد. خواجه احمد حسن هم لطفی بکرد و مال دیگر سال ببخشید.

در این دو سال اهل لمغان توانگر شدند و بر آن بسنده نکردند، در سوم سال طمع کردند که مگر⁽⁴⁸⁾ ببخشند، همان جماعت باز به دیوان حاضر آمدند و قصه عرض کردند و همه عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطل اند. خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید و بنوشت که: الْخَرَجُ خُرَاجٌ و اداؤُهُ دواؤُهُ. گفت: خراج ریش هزار چشمه⁽⁴⁹⁾ است گزاردن او داروی اوست، و از روزگار آن بزرگ. این معنی مثلی شد و در بسیار جای به کار آمد. خاک بر آن بزرگ خوش باد!

(38) - ج معروف، نامداران، نامیان - و جمع معرف (به فتح راء و کسر آن)، علوم.
(39) وایل، در آمدن بدی و شر و دردمند نمودن و مصیبت زده ساختن، وای و سختی « و درد ندبه گویند ویلاه (منتهی الارب) - واویلا به معنی افسوس و وا کلمه ندبه است و وایل به معنی افسوس و اندوه، و در آخر الف برای مد صوت که در حالت ندبه در آخر الفاظ پیدا می کند آمده (غیاث).

(40) - (مص) زراندودن مجازاً سخن تملق آمیز.
(41) - مالیات، آن چه که پادشاه و حاکم از رعایا بگیرد (غیاث).
(42) - نظیر: نم پس ندادند.

(43) - قصه برداشتن و قصه رفع کردن، به معنی عرض حال و دادخواهی نزد سلطان یا امیر یا وزیر است و ظاهراً در قدیم عرض حال را می نوشتند و بالای چوبی نصب می کردند و در بیرون قصر بر منظر پادشاه می داشتند و از این رو، این اصطلاح پدید آمده (امثال و حکم، دهخدا: که را داری که نماند ؟).

(44) - (مص) حفظ کردن، تعهد کردن.

(45) - مزلزل (ا ملف) از زلزله، ترسانده شده، لرزیده.

(46) - (ا مف) از استیصال، از بیخ بر کنده شده (غیاث).

(47) - وهن، فساد، تفرق

(48) - رک: صفحه قبل.

(49) - امروز کفگیر گویند. (سبک شناسی ج 2 ص 303).

بیوگرافی مختصر امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »



امین الدین « سعیدی- سعید افغانی » فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید « سعید افغانی » نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان ، در یک خانواده روحانی چشم به جهان گشوده است ، تعلیمات ابتدایی خویش را در ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی ، ابتدا به حیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد . در سال (۱۳۵۸) به حیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً به حیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) به حیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرقمیان وافریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید . در سال (۱۳۶۴) به حیث سکرتر اول و آتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید ، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (1987) م دوباره به کشور مراجعت نموده و به حیث مدیر امور شرقمیان وافریقا در وزارت امور خارجه افغانستان اجرای وظیفه نموده است .

موصوف در سال (1989م) به حیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر « تریپولی » کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده است.

او در سال (1992) م به کشور جمهوری فدرالی آلمان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشتهء امراض روانی ، از مرکز تعلیمی و تحصیلات تخصصی را به پایان رسانیده و بعداً شامل

انیستیتوت (Bensberg) دربخش منجمت وادراه در ولایت کولن کشور جرمنی گردید، بعد از ختم تحصیلات در همین رشته در کشور المان مصروف خدمت می باشد .
امین الدین « سعیدی - سعید افغانی » متاهل بوده و چهار طفل دارد ، به زبان های پشتو ، دری ، عربی و آلمانی تسلط کامل دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی- سعید افغانی» مسؤولیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان " شواری علمی این مرکز و مسؤولیت مرکز کلتوری "دحق لاره " را بر عهده دارد .

برخی از آثار و کتاب های چاپ شدهء موصوف :

- تعلیمات اسلامی
 - پنبتو متلونه
 - عقیده وایمان
 - شیطان
 - زن در اسلام
 - رمضان المبارک
 - نماز راه ارتباط با خدا
 - زن ونبوت
 - نکاح در اسلام
 - غازی مولوی عبد المجید
 - خود کشی یا عمل انتحاری در اسلام
 - بدعت بدعت است؛ حسنه ندارد
 - تفسیر جزء سی ام قرآن عظیم الشان به نام
« تفسیرأحمد » طبع کابل 2016
 - "جن" ترجمه وتفسیر سورت "الجن"
 - اسقاط در قبرستان افغانستان
 - دعا سلاح مؤمن است
 - مدینه منوره وفضلیت آن
- ایمل ادرس : saidafgani@hotmail.com

کتاب های چاپ شده از طرف سفارت افغانستان در قاهره

سال های 1393-1397 هـ.ش 2014-2018 م

- 1- سید جمال الدین افغانی او د افغانستان نومیالی
- 2- أثر الإسلام فی العلوم و الفنون
- 3- دژ الموت
- 4- تعصب ویرانگر تمدن ها
- 5- نظرة عابرة إلى لغة البشتو
- 6- عربی عامیانه در حوالی بلخ (نخستین تحقیق)
- 7- العلاقات الأفغانية المصرية فی مرآة الوثائق و الصور
- 8- تاثیر اسلام بر فلسفه و هنر
- 9- راز و نیاز (المناجاة)
- 10- ملک شعراء أفغانستان؛ قاری عبد الله خان
- 11- صرخة عبر القرون و سبع قصص أخرى
- 12- الرد على الدهريين
- 13- کابل در پرده های تاریخ
- 14- بررسی فرایند نوستالژی در شعر استاد خلیلی
- 15- لندی
- 16- آرامگاه بابر
- 17- ماهیة المنظمات الدولية غیر الحكومية
- 18- العلامة صلاح الدین السلجوقی (آراء و أفكار)
- 19- خوشنویسان
- 20- أفغانستان بین قرنین
- 21- سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان
- 22- استراتيجيات المنظمات الدولية
- 23- افغانستان و اللغة العربية عبر العصور
- 24- د دین خو ستوری
- 25- د ادب خو ستوری
- 26- تندیس بر چکاد آزادی
- 27- افراط در دین و زندگی
- 28- دور المنظمات فی حماية حقوق الإنسان
- 29- پښتو څنگه وروزو ؟
- 30- عديم شغناني

- 31- ابن بطوطة فى افغانستان
- 32- الفقهاء اللمغانيون فى بغداد
- 33- علامه سلجوقى نويسندهء مقتدر و عاليمقام
- 34- المياہ الافتراضية
- 35- العوامل المؤثرة فى عملية صنع القرارات
- 36- عاهلان و شعبان
- 37- گازرگاه مدفن پير هرات
- 38- د شرق نابغه
- 39- حكايات و روايات
- 40- در مورد رسالهء نيچريه
- 41- سيرة النبي صلى الله عليه وسلم
- 42- تجلى الله فى الآفاق والأنفس
- 43- د ايين وات
- 44- محمود طرزی رائد الصحافة الأفغانية
- 45- دوازده جستار
- 46- د افغانستان د خلكو دجهاد ادبيات
- 47- كتابشناسى محمود طرزی
- 48- يادى از شهيد مولانا عبید الله صافی
- 49- نقش محمود طرزی
- 50- آيين اختلاف در اسلام
- 51- ديپاچه ها
- 52- خاورميانه بعد از بهار عربى
- 53- متن اصلى رسالهء « نيچريه »
- 54- مولانا منصور انصارى
- 55- افكار شاعر
- 56- احوال و آثار استاد عبد الحى حبيبي
- 57- يادداشت ها در تاريخ صنايع افغانستان
- 58- دوى تليپاتى خيرى
- 59- شاعر افغانستان المعاصر ؛ الأستاذ خليل الله خليلى
- 60- حقوق اساسى ، ادارى و بين المللى در اسلام
- 61- از بلخ تا قونيه
- 62- افغانستان په نولسمې پېړۍ کې
- 63- افغان، افغانستان او اقبال
- 64- کلتور پوهنه

- 65- ترجمهء معانى و تفسيرسورهء كهف
- 66- السلاطين الغزنويون
- 67- معاهدة المودة و الصداقة
- 68- نيچريه د سيد جمال الدين افغانى لومړنى چاپ شوى رساله
- 69- تجديد الفكر الدينى بين جمال الدين و إقبال
- 70- سدهء سيد در روزنهء سراج الأخبار
- 71- جادهء افیون
- 72- پنج خطابه
- 73- آواز
- 74- حقوق زن در اسلام و غرب
- 75- رد المسح على الجوربين .
- 76- مقالات الندوة العلمية (مصرية فى بلاد الأفغان)
- 77- عبقریان او نورى قصى
- 78- کابلیان و کابلستان
- 79- منتخب شعرونه
- 80- خاطرات ظفر حسن ایبک
- 81- فرمانروایان افغانستان
- 82- وقایع مهم افغانستان
- 83- شفیق له امامت نه تر صدارته
- 84- شفیق از ولادت تا شهادت
- 85- محمد موسى شفیق کتابات ، حوارات و خطابات
- 86- کویت؛ کشور کوچک با امکانات بزرگ
- 87- په پښتو ادب کې نوی شعر
- 88- محمد صلى الله عليه وسلم لوى پیغمبر
- 89- بگرام
- 90- بیدارگر عصر
- 91- نیچریه
- 92- دپروفیسور خدمتگار د چاپي آثارو لنډه پیژندنه
- 93- تأثیر فکر الأفغانى فى فلسفة إقبال
- 94- موسم هجرت سوى شمال
- 95- از قاهره به کابل
- 96- سرحد او افغانستان
- 97- گزیده هایى از سروده های جمشید شعله
- 98- روسي ادبي ستوري

- 99- رشوت
- 100- الإنجازات الثقافية
- 101- دیباچه های دیگر
- 102- د کرکې او کینې دیانت
- 103- نفی خشونت در فرهنگ اسلامی
- 104- مولانا منصور انصاری
- 105- دراسة موجزة عن العالم الدكتور محمد عمارة
- 106- حقوق بشر در شریعت اسلامی
- 107- اکبر نامه
- 108- الطرق الصوفية في أفغانستان
- 109- التحول الديموقراطي و المشاركة السياسية للمرأة
- 110- نه به تعصب
- 111- تعصب د تمدنونو وړانوکي
- 112- السياسة الخارجية الأفغانية تجاه العالم العربي
- 113- د عربي نړۍ په وړاندې د افغانستان بهرنۍ سياست
- 114- سياست خارجي افغانستان در قبال جهان عرب
- 115- شركة الهند الشرقية الإنجليزية
- 116- جایگاه امام ابوحنیفه (رح) در علم حدیث
- 117- حقوق وواجبات الأجانب في الدولة الإسلامية
- 118- مولانا نجم الدين آخندزاده د"النجم"په هنداره کی
- 119- دزره خواله
- 120- افغان ، افغانستان و اقبال
- 121- طلايه دار شاعران معاصر، استاد خليلی
- 122- مثنوی مسافر
- 123- غوره بېلگه (سیرت النبي) - لومړی ټوک
- 124- غوره بېلگه (سیرت النبي) - دویم ټوک
- 125- محمد - صلى الله عليه وسلم- پیامبر بزرگ
- 126- خدیجهء طاهره ، بانوی با عظمت تاریخ
- 127- تربیت اولاد در اسلام
- 128- اندیشه های عرفانی جامی
- 129- لغمانی فقهاء په بغداد کی
- 130- ملا شاه بدخشی ؛ آثار و افکار
- 131- پر طاووس (جلد نخست)
- 132- پر طاووس (جلد دوم)

- 133- پر طاووس (جلد سوم)
 134- روسي ادبي ستوري (دويم ټوک)
 135- د مشرانو یاد
 136- مأخذ دوم فقه اسلامی
 137- د وینښتابه آذان ؛ علامه افغان
 138- غزنة مدينة المعرفة
 139- وزراء الدولة الغزنوية
 140- نقشی از کاروان
 141- سلطان محمود غزنوی
 142- رویدادها و دیدگاه‌ها (کتاب حاضر)
 143- مصر او نړی
 144- په اسلام کښې د عقیدې آزادي
 145- فقیهان لغمانی در بغداد (رسالهء حاضر)
 146- الرد علی الدكتور الوردی
 147- پیمان دوستی میان مصر و افغانستان
 148- د افغانستان او مصر دوستی تړون
 149- معاهدة المودة بين أفغانستان و مصر
 150- سفیران افغانستان در مصر

کتاب های آماده چاپ:

- *- غبار خاطر (د زړه لړۍ)
 *- پښتو گړنې او څرگندنې
 *- الخطب المصرية
 *- هنر
 *- نیم نگاهی به تجدد
